

خدا جون سلام به روی ماهت...

قرارگاه فضایی آلفا ۲: قاچاقچی در ماه



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

قمرگاه فضایی آنگام



قاجاقچی در ماه

استوارت گیبز - آریتا راش

سرشناسه: گیبز، استوارت، ۱۹۶۹ - م.

Gibbs, Stuart

عنوان و نام پدیدآور: قاچاقچی در ماه / نویسنده: استوارت گیبز [صحیح: استوارت گیبز]; مترجم: آریتا راتی
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۹۸ ص:صنوع: ۲۱/۵۴۱۴/۵ س.م.

فروست: قرارگاه فضایی آلفا: ۲

شابک: ۱-۶۹۴-۶۰۰-۴۶۲-۹۷۸: دوره: ۹-۴۱۶-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: [Spaced out: a Moon Base Alpha novel, First Edition, [2016]

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۰ م.

موضوع: Young adult fiction, American-- 20th century

شناسه‌ی افزوده: قدسی راتی، آریتا، ۱۳۴۷ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PS ۳۵۶۷

رده‌بندی دیوئی: ۸۱۳/۵۴ [ج]

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۵۸۱۹۲۰۰

۷۰۵۵۵۰۱



انتشارات پرتقال

قرارگاه فضایی آلفا ۲: قاچاقچی در ماه

نویسنده: استوارت گیبز

مترجم: آریتا راتی

ویراستار ادبی: سعید خواجه‌افضلی

ویراستار فنی: زهره حیدری - مریم فرزانه

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / مینا رضایی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۱-۶۹۴-۶۰۰-۴۶۲-۹۷۸

شابک دوره: ۹-۴۱۶-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: پروین

صحافی: تیرگان

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

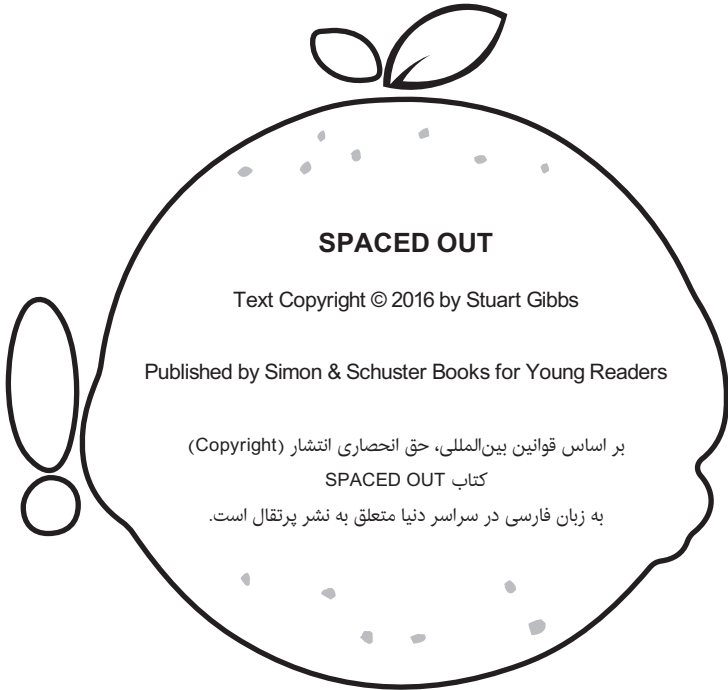


kids@porteghaal.com

تقدیم به

بری، گرول، آلن و باب پتمور

ا.گ



SPACED OUT

Text Copyright © 2016 by Stuart Gibbs

Published by Simon & Schuster Books for Young Readers

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب SPACED OUT

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

قدردانی

هنگام نوشتن کتاب‌های قرارگاه فضایی آلفا، نهایت تلاشم را کرده‌ام که در حد امکان در توصیف آینده‌ی سفرهای فضایی واقع‌گرا باشم (بله، حتی در این مورد که عاقبت چطور می‌شود با موجودات فضایی ارتباط برقرار کنیم هم کوشیده‌ام جانب واقع‌گرایی را حفظ کنم.) کماکان به دوست خوبم، گرت ریسمن، فضاورد سابق و مدیر فعلی عملیات گروهی در اسپیس‌اکس^۱، مدیونم که همیشه حاضر بود به هر سؤالی که دارم جواب بدهد. مایلم از دکتر انجل ابود - مادرید، مدیر مرکز منابع فضایی در دانشگاه ماینز کلرادو^۲، و دکتر جوئل جی. دانکن، استاد ارشد دانشکده‌ی زمین‌شناسی و مهندسی زمین‌شناسی در دانشگاه ماینز، تشکر کنم که کمک کردند بفهمیم احداث قرارگاه فضایی به چه شکلی ممکن است صورت گیرد. تحقیق‌هایی که کارآموزم، گروالین یوست، برایم انجام داد عالی بود. سرانجام مایلم از تیم پژوهشی تازه‌کارم، یعنی فرزندانم دشیل و ویولت اصلی^۳، هم تشکر کنم که در سفرهایی که برای یافتن مطلب می‌رفتم با روی خوش مرا همراهی کردند، چه مقصدم مرکز فضایی کندی بود تا از چندوچون پرواز به فضا آگاه شوم، چه رصدخانه‌ی گریفیت تا با صخره‌های ماه آشنا شوم و چه پارک ملی آتش‌فشان‌های هاوایی تا از لوله‌های گدازه سر در بیاورم. دوستتان دارم، بچه‌ها!

1. SpaceX

2. The Colorado School of Mines

۳. اشاره به این موضوع که نام دو شخصیت اصلی کتاب هم دشیل و ویولت است.

فهرست

۱۹	۱: شب فیلم‌بینی فرازمینی
۳۱	۲: دفاع شخصی با لوله
۳۹	۳: رسیدگی به ماجرای توالد فضایی
۴۸	۴: بلوبری‌های پلید
۶۰	۵: ربودن ژولیت
۷۱	۶: جست‌وجوی بی‌حاصل
۸۵	۷: هشدار وحشت‌بار
۹۶	۸: بن‌بست
۱۰۸	۹: نانوبوت‌های حساس
۱۱۸	۱۰: ورود غیرقانونی
۱۳۱	۱۱: قاچاق
۱۴۶	۱۲: شورش عوضی‌های فضایی
۱۶۲	۱۳: روز مبدا
۱۷۹	۱۴: سواری در نور ماه
۱۸۹	۱۵: مرگ از آسمان
۲۰۰	۱۶: ارسال فیلم
۲۱۱	۱۷: اعصاب خسته
۲۲۸	۱۸: مارهای فضایی فرضی
۲۳۸	۱۹: دوست‌های خیالی
۲۵۱	۲۰: پاسخ معما
۲۵۸	۲۱: مهلت کوتاه
۲۷۴	۲۲: هویت مخفی
۲۸۶	۲۳: سیارک

راهنمای بخش مسکونی قرارگاه فضایی آلفا

طبقه‌ی بالا:

اقامتگاه ۱ (اتاق و دفتر کار فرمانده قرارگاه)
نینا استک^۱، فرمانده قرارگاه

اقامتگاه ۲

اقامتگاه هریس - گیسن^۲
دکتر رز هریس (خاک‌شناس ماه)
دکتر استیون^۳ گیسن (متخصص معدن)
دشیل^۴ گیسن (دوازده‌ساله)
ویولت^۵ گیسن (شش‌ساله)

اقامتگاه ۳

دکتر مکسول هوارد^۶، متخصص مهندسی ماه
کایرا هوارد (دوازده‌ساله)

اقامتگاه ۴

اقامتگاه براهماپوترا - مارکز
دکتر ایلینا براهماپوترا - مارکز، اخترفیزیک‌دان
دکتر تیموتی مارکز، روان‌پزشک

1. Nina Stack
3. Stephen
5. Violet

2. Harris-Gibson
4. Dashiell
6. Maxwell Howard

سزار مارکز (شانزده‌ساله)
رودریگو^۱ مارکز (سیزده‌ساله)
اینز^۲ مارکز (هفت‌ساله)

سوئیت توریستی

در حال حاضر در اختیار خانواده‌ی شوبرگ^۳ است:
لارس شوبرگ، کارخانه‌دار
سونیا شوبرگ، همسر او
پتن شوبرگ (شانزده‌ساله)
لیلی^۴ شوبرگ (شانزده‌ساله)

اقامتگاه ۵

مخصوص ساکنان موقت قرارگاه (زنان)

اقامتگاه ۶

مخصوص ساکنان موقت قرارگاه (مردان)

اقامتگاه ۷

اقامتگاه سابق دکتر رونالد هولتز^۵. در حال حاضر آن را برای
پزشک جدید قرارگاه فضایی در نظر گرفته‌اند.
(یادداشت: انتخاب هنوز ادامه دارد و پزشک جدید قرار نیست
قبل از مأموریت ۸ به قرارگاه بیاید.)

1. Rodrigo

2. Inez

3. Sjoberg

4. Lily

5. Ronald Holtz

طبقه‌ی پایین:

اقامتگاه ۸

اقامتگاه سابق دمین گریسن. در حال حاضر آن را برای مسئول جدید تعمیرات و نگهداری در نظر گرفته‌اند. (یادداشت: انتخاب هنوز ادامه دارد و پزشک جدید قرار نیست قبل از مأموریت ۸ به قرارگاه بیاید.)

اقامتگاه ۹

دکتر ویلبر یانکه^۱، اختریست‌شناس

اقامتگاه ۱۰

دکتر دفنی مریت^۲، کارشناس روباتیک قرارگاه

اقامتگاه ۱۱

دکتر چانگ کووالسکی^۳، زمین‌شیمی‌دان

اقامتگاه ۱۲

اقامتگاه گلدشتاین – ایوانی^۴
دکتر شاری^۵ گلدشتاین، متخصص کشاورزی در ماه
دکتر مفوزی^۶ ایوانی، ستاره‌شناس
کاموزه ایوانی (هفت‌ساله)

1. Wilbur Janke

3. Chang Kowalski

5. Shari

2. Daphne Merritt

4. Goldstein-Iwanyi

6. Mfuzi

اقامتگاه ۱۳

اقامتگاه کیم - آلوارزا
دکتر جنیفر کیم، لرزه‌شناس
دکتر شنزو^۲ آلوارز، متخصص استخراج آب

اقامتگاه ۱۴

دکتر ویکتور بالنیکف^۳، اختریفیزیک‌دان

اقامتگاه ۱۵

اقامتگاه چن - پاتوکت^۴
دکتر جزمین چن، هماهنگ‌کننده‌ی مهندسی ارشد قرارگاه
فضایی بتا
دکتر ست پاتوکت، اختریست‌شناس
هالی پاتوکت (سیزده‌ساله)
(یادداشت: آمدنشان تا مأموریت ۹ به تعویق افتاده است.
تا آن زمان، از این اقامتگاه برای اسکان کارگران موقت قرارگاه
استفاده می‌شود.)

1. Kim-Alvarez

2. Shenzu

3. Balnikov

4. Chen-Patucket

بریده‌ای از راهنمای رسمی ساکنان قرارگاه فضایی آلفا، چاپ سازمان ملی هوانوردی و فضایی، در سال ۲۰۴۰:

ضمیمه‌ی الف

خطرهای احتمالی برای سلامت و ایمنی

هرچند هرکاری می‌توانستیم کرده‌ایم تا قرارگاه فضایی آلفا (قفا) را ایمن‌ترین زیستگاه بشر سازیم، باز از شما می‌خواهیم برای حفظ تندرستی خودتان بسیار مراقب و هوشیار باشید. در مانگاه قفا مجهز به لوازم اورژانس و جدیدترین فناوری پزشکی است*، تا آنجا که پزشک کشیک این توانایی را دارد که از پس وخیم‌ترین موارد اورژانسی هم برآید، با این حال لازم است همگی ساکنان ماه (ماه‌نشینان) به یاد داشته باشند که زندگی روی ماه به خودی خود خطرناک است و نزدیک‌ترین بیمارستان بیش از چهارصد هزار کیلومتر با ماه فاصله دارد و روی کره‌ی زمین واقع شده است. بنابراین به شما توصیه می‌کنیم همواره بسیار احتیاط کنید و بسیار مراقب باشید تا از خطر دور بمانید.

از این رو فهرستی تهیه کرده‌ایم از محل‌ها، تأسیسات، اشیاء و موقعیت‌هایی که ممکن است خطرناک باشد. توجه داشته باشید که این فهرست به هیچ‌وجه کامل نیست، بلکه فقط راهنمایی برای ایمنی بیشتر است. امکان دارد در قفا خطرهای پرشمار دیگری در کمین شما باشد و در این فهرست نامی از آن‌ها نیامده باشد. لطفاً روی ماه، در حد امکان از خود مراقبت کنید و در تمام اوقات گوش‌به‌زنگ خطر باشید. یادتان باشد: بهترین راه پرهیز از گرفتاری این است که از همان اول گرفتار نشوید.

* موضوع استفاده از جدیدترین فناوری پزشکی فقط تا زمان انتشار این راهنما درست است. چون آوردن فناوری جدید به ماه و جایگزینی آن با قدیمی‌ها دشوار است، امکان دارد بعضی از دستگاه‌ها، زمانی که این راهنما را می‌خوانید، اندکی از زمانه عقب افتاده باشد.



شب فیلم‌بینی فرازمینی

سال ۲۰۴۱ زمینی

روز ۲۱۶ قمری^۱

وقت خواب

اگر این اشتباه را نکرده بودم که فیلم جنگ ستارگان را برای موجودی فضایی بگذارم، هیچ‌وقت کارم به آنجا نمی‌رسید که با استفاده از توالی فضایی با پتن شوبرگ دست‌به‌یقه شوم.

اما دوستی با موجودی فضایی پشت‌سرهم برایم دردسر درست کرده بود. خیلی مشکل‌تر از آن چیزی بود که فکر می‌کردم. اول از همه اینکه مجبور بودم هزار چیز را برایش توضیح بدهم.

گوشه‌گوشه‌ی زندگی‌ام برای زان پرفونیک^۲ عجیب و غیرعادی بود.

۱. یک روز قمری برابر با زمان یک دور چرخیدن ماه گرد زمین است و تقریباً ۲۴ ساعت و ۵۰ دقیقه طول می‌کشد.

2. Zan Perfonic

می‌خواست از دلیل هر کارم سر در بیاورد. در آخر معلوم شد نصف کارهایی که ما آدم‌ها می‌کنیم، دلیل خاصی ندارد.

مثلاً عافیت باشه گفتن به کسی که عطسه کرده است.

یک بار زان شنید که این حرف را به خواهرم زد و کمی بعد از من پرسید که چرا این کار را کردم.

ناچار شدم مدتی فکر کنم و بعد اعتراف کردم: «هیچ نمی‌دونم. کاریه که ما آدم‌ها می‌کنیم. مثلاً نشونه‌ی ادبه.»

«مثل وقتی که با دستمال غذای نیم‌خورده رو از صورتتون پاک می‌کنین؟»

«کم‌وبیش.»

«معنی عافیت باشه چیه؟»

«خب... گمونم این باشه که آدم آرزو می‌کنه تا برای کسی اتفاق‌های خوب بیفته.»

«پس هر بار یه نفر از دماغش آب‌دماغ پرت می‌کنه، شما آدم‌ها بهشون می‌گین دلمون می‌خواد برات اتفاق‌های خوب بیفته؟»

«خب... آره.»

«برای کارهای غیرارادی دیگه هم می‌گین عافیت باشه؟ مثلاً وقتی یکی آروغ می‌زنه؟»

«نه.»

«چرا نه؟»

«گمونم واسه‌ی اینکه کار مؤدبانه‌ای نیست.»

«بااین‌حال خنده‌دار هم هست؟»

«به نظر همه نه.»

«خواهرت انگار فکر می‌کنه کار خنده‌داریه.»

«خب اون شش سالشه.»

«پدرت هم همین‌جور فکر می‌کنه. اون که شش سالش نیست.»

«راست می‌گی.»

«پس چرا به نظر بعضی‌ها خنده‌داره، ولی به نظر بقیه بی‌ادبیه؟»

«نمی‌دونم.»

«فکر می‌کنی مربوط به صداش باشه؟»

بیست دقیقه‌ی تمام، به همین ترتیب، زان از من می‌خواست همه‌چیز را درباره‌ی مسائل مربوط به شوخی برایش توضیح بدهم، آن قدر که دیگر مغزم از کار می‌افتاد. به همین دلیل تصمیم گرفتم هر وقت می‌توانم برای زان فیلم بگذارم. فیلم کارم را آسان‌تر می‌کرد. به کمک فیلم همه‌چیز را از دایناسورها گرفته تا جنگ جهانی دوم و ورزش حرفه‌ای توضیح می‌دادم.

این چیزهایی را که از صحبت‌م با موجودی فضایی تعریف می‌کنم، اگر هرکسی بشنود، می‌دانم که فکر می‌کند خل شده‌ام. از آن دیوانه‌هایی که در خیابان راه می‌افتند و حرف‌های نامفهوم بلغور می‌کنند و کلاه حلبی سرشان می‌گذارند.

ولی من خل نیستم. اسمم دشیل گیسن است و پسر دوازده‌ساله‌ی کاملاً عاقلی هستم که از قضا در ماه زندگی می‌کند. احتمالاً اسمم را شنیده‌اید. همه‌ی ما که این بالا هستیم خیلی معروف شده‌ایم، چون نخستین خانواده‌هایی هستیم که در جایی به جز زمین ساکن شده‌ایم. آن قدر روی زمین از ما گزارش پخش می‌شود که ممکن است فکر کنید از سیر تا پیاز زندگی ما باخبر هستید.

ولی این‌طور نیست. فقط چیزهایی را می‌دانید که دولت می‌خواهد بداند؛ و خیلی‌شان دروغ است. مثلاً وقتی می‌شنوید که قرارگاه فضایی آلفا واقعاً فوق‌العاده و جای معرکه‌ای است؛ یا اینکه همه‌ی ما این بالا در صلح و صفا باهم زندگی می‌کنیم و به ما بسیار خوش می‌گذرد. تمام این حرف‌ها کپه‌ی بزرگ و بوگندوی آشغال است.

بعد هم، بعضی چیزها را به بقیه نمی‌گوییم، مثل تماس داشتن با موجودات فضایی اهل سیاره‌ی بُسکو!

اسم سیاره‌ی زان واقعاً بُسکو نیست، ولی نمی‌توانم اسم واقعی‌اش را تلفظ کنم. وقتی زان این اسم را به زبان خودش می‌گوید، شبیه صدای دسته‌ای دلفین می‌شود که گاز هلیوم بادکنک‌های گازدار را هورت کشیده باشند^۱. صدایش آن‌قدر نازک می‌شود که گوشم درد می‌گیرد؛ برای همین در عوض به سیاره‌اش بُسکو می‌گوییم.

کسی در قفا نمی‌داند که من با زان ارتباط دارم. فقط من هستم که او را می‌بینم یا صدایش را می‌شنوم یا می‌توانم با او حرف بزنم. این موضوع دلیل بسیار محکمی هم دارد: زان واقعاً اینجا نیست. می‌دانید، هم‌نوعان او هنوز راه سفر از منظومه‌ای به منظومه‌ی دیگر را پیدا نکرده‌اند (نه اینکه ما آدم‌ها سرسوزنی به حل این معما نزدیک شده باشیم). اما هم‌نوعان زان راه میانبری پیدا کرده‌اند و می‌توانند با فکر کردن به نقاط دیگر سفر کنند.

هیچ نمی‌دانستم چطور این کار را می‌کنند. زان تمام تلاشش را کرده بود که موضوع را برای من توضیح بدهد، ولی همیشه آخر صحبتش حس می‌کردم که خنگ هستم. اگر انیشتین هم بود، کنار زان خنگ به نظر می‌رسید. منظورم این است که واقعاً زان را به چشم نمی‌دیدم؛ در عوض مستقیم با ذهنم در ارتباط بود و وارد فکرم می‌شد. چیزی که می‌دیدم حتی زان واقعی هم نبود، بلکه تصویری بود که خودش می‌خواست: انسانی مؤنث، زیبارو، مومشکی و سی‌ساله با چشم‌هایی که رنگ آبی آن‌ها تکان‌دهنده بود. درواقع نمی‌دانستم زان چه شکلی است، چون هنوز خود واقعی‌اش را نشانم نداده بود. راستش برقراری ارتباط با زان آن‌قدرها هم مشکل نبود. انگلیسی یاد گرفته بود و از نصف آدم‌هایی که می‌شناختم بهتر به این زبان حرف می‌زد. مشکل

۱. سرعت صوت در گاز هلیوم نزدیک به سه برابر بیشتر از سرعت آن در هوا است. هنگامی که گاز هلیوم را تنفس می‌کنیم، بسامد مجرای صوتی تشدید می‌شود و کیفیت صدا را تغییر می‌دهد؛ برای همین تنفس گاز هلیوم در مدت کوتاهی باعث می‌شود تا صدای انسان نازک و زیر بشود.

این بود که اصرار داشت دوستی‌مان مخفی بماند. اما برای این درخواست دلیل محکمی داشت:

زان، پیش از من، فقط با یک آدم دیگر دوست شده بود: دکتر رونالد هولتز که پزشک قرارگاه فضایی آلفا بود. دکتر هولتز می‌خواست تمام آدم‌ها را از وجود زان باخبر کند، ولی مهلت این کار را پیدا نکرد؛ چون نفر دومی که از وجود زان باخبر شد، ماه‌زده‌ی دیگری به نام دمین گریسن بود. مردی دیوانه و بسیار بدبین که جاسوس ارتش بود و اعتقاد داشت بشر هنوز آمادگی ندارد که بپذیرد در جهان تنها نیست. دمین دکتر هولتز را کشت تا این راز را مخفی نگه دارد و کاری کرد که مرگ او حادثه به نظر برسد. اما من به کمک زان ماجرا را فهمیدم و دمین را به زمین فرستادند تا به جرم قتل محاکمه شود. به همین دلیل زان این‌بار عجله‌ای برای اعلام وجود نداشت. حالش را درک می‌کردم. راستش تعجب می‌کردم که حاضر است فرصت دوباره‌ای به انسان‌ها بدهد. حرف زدن با موجودی فضایی خیلی هیجان‌انگیز بود. فقط راحت نبود.

شاید اگر هنوز در زمین زندگی می‌کردم کار این‌قدر سخت نمی‌شد. آنجا اگر می‌خواستم مدتی با زان تنها باشم، کافی بود به اتاقم بروم و در را قفل کنم؛ ولی در ماه اتاقی از خودم ندارم. من و والدینم و خواهر کوچکم، ویولت، اقامتگاهی تک‌اتاقه و کوچک داریم و اتاق خواب من فرورفتگی‌ای است که در دیوار درست کرده‌اند. در زمین می‌شد بروم در محله گشتی بزنم. در ماه نمی‌شود. اجازه ندارم بیرون بروم، چون در آنجا ممکن است بمیرم. در زمین هزار جا بود که بروم و تنها باشم. در ماه هیچ جایی نیست. اصلاً خلوتی ندارم. همه‌جا دوربین امنیتی گذاشته‌اند. نصف قرارگاه برای من ممنوع است و حتی دستشویی‌ها هم عمومی‌اند.

پس عملاً فقط آخر شب بود که می‌توانستم درست‌وحسابی با زان حرف بزنم، یعنی وقتی همه رفته بودند که بخوابند.

شبی که جنگ ستارگان را برایش گذاشتم، مدتی از شامان می‌گذشت. مامان و بابا به ویولت شب‌به‌خیر گفته بودند و داشتند در اتاقمان باهم شطرنج بازی می‌کردند. به نظر می‌رسید تمام ماه‌زده‌های دیگر هم در اقامتگاه‌های خودشان آرام‌وقرار گرفته بودند. دلیل اینکه فیلم را برای زان گذاشتم این نبود که چیزی را برایش توضیح بدهم؛ فقط این‌قدر در حرف‌هایم به این فیلم اشاره کرده بودم که خواسته بود آن را تماشا کند.

سخت است راجع به زندگی در فضا حرف بزنی و از جنگ ستارگان صحبت نکنی یا از پیش‌تازان فضا یا هر فیلم فضایی دیگری. چون سفر فضایی در این فیلم‌ها همیشه خیلی جالب به نظر می‌رسد، درحالی‌که در واقعیت این‌طور نیست. در فیلم هیچ‌وقت نمی‌بینید کسی سختش باشد در جاذبه‌ی کم راه برود یا غذای آب‌افزوده و حال‌به‌هم‌زن فضایی بخورد. در عوض جاذبه‌ی تمام سیاره‌ها همیشه باهم مساوی است، غذا خوش‌مزه است، و هیچ‌وقت کسی دستشویی نمی‌رود. ناخودآگاه چندین و چندبار به جنگ ستارگان اشاره کرده بودم و بالاخره زان گفت: «بالاخره کی می‌خوای این فیلم رو برام بذاری؟» پس این کار را کردم. او را به اتاق بازی بردم و جنگ ستارگان: امیدی تازه را در نمایشگر نازک بارگذاری کردم.

به نظر زان فیلم خیلی خنده‌داری بود.

سرتاسر فیلم داشت از خنده ریسه می‌رفت، اما خنده‌های ما باهم فرق داشت. البته هم‌نوعان زان حس شوخ‌طبعی داشتند که خوب بود، ولی واکنششان به طنز خنده نبود؛ خنده مال آدم‌هاست. در عوض آن‌ها ناله‌ی جیغ‌مانندی سرمی‌دادند که از بس صدایش زیر بود، پرده‌ی گوشم به تق‌تق می‌افتاد. اثر جانبی عجیبش هم این بود که زان نمی‌توانست تصویری را که از خودش ارائه می‌داد، اداره کند و چشم‌هایش مثل توپ بادی بزرگ می‌شد. خلاصه خیلی آدم را کلافه می‌کرد. سرانجام به نصف فیلم که رسیدیم، ناچار شدم فیلم را نگه دارم و بگویم: «کمدی نیست‌ها.»

دست از نالیدن برداشت، چشم‌هایش کوچک شد و به‌اندازه‌ی عادی برگشت. پرسید: «کمدی نیست؟»

گفتم: «نه. علمی - تخیلی و ماجراجوییه.»

«آخه تموم سفینه‌ها و اسلحه‌ها و همه‌چی این‌قدر مسخره‌ست؛ مثلاً تفنگ‌های لیزری. وقتی به هم لیزر شلیک می‌کنن، مسیرش رو تو هوا می‌بینی، تو واقعیت نور این‌قدر سریع حرکت می‌کنه که تا شلیک بکنن یه آن بیشتر طول نمی‌کشه...» هرچند هیچ‌وقت چنین چیزی به فکرم نرسیده بود، حرفش را تأیید کردم و گفتم: «!... آره، ولی...»

«سفینه‌ها هی می‌رسن به سرعت فرائور که از سرعت نور هم بیشتره و اصلاً غیرممکنه.»

«خب اینکه شما هنوز نتونستین راهش رو پیدا کنین دلیل نمی‌شه که اصلاً نشه این کار رو کرد.»

«درسته، ولی اگه این کار عملی بشه، امکان نداره با همچین سفینه‌های مسخره‌ای باشه که توی این فیلم هستن. نصفشون انگار از همون موتورهای درون‌سوز ابتدایی استفاده می‌کنن که توی موشک‌هاتون به کار می‌برین. شانس بیارن بتونن از جاذبه‌ی سیاره‌ی خودشون خلاص بشن، چه برسه به اینکه بخوان تو یه لحظه ده‌ها سال نوری حرکت کنن.»

«شاید...»

«تازه، هیچ‌کدوم از موجودهاشون هم با عقل جور در نمی‌آن. همه‌شون رو از روی آدم‌ها درست کردن، با دوتا دست و دوتا پا، ولی جسم ممکنه به هزار شکل دیگه درست بشه.»

«جدی؟»

«معلومه. سیاره‌ی خودتون رو ببین. میلیاردها گونه حشره داره و فقط یه گونه انسان. ولی حتی یه موجود هم توی این فیلم نیست که بدنش ساختمون بدن حشره رو داشته باشه.»

«منظورت اینه که اگه چوباکا شکل یه سوسک گنده بود، جنگ ستارگان کمتر خنده دار می شد؟»

«خب، قطعاً واقع گراییش بیشتر می شد. احتمال اینکه ساختمون بدن ووکی ها^۱ این قدر شبیه شما آدمها باشه خیلی کمه. دیگه لوک اسکای استاگر و پرنسس لئو و هام بولو^۲ رو نمی گم که عین آدمها هستن، حتی با اینکه تو کهکشانی خیلی خیلی دور زندگی می کنن...»

«اسم هاشون این نیست...»

«خب خودت می دونی کی ها رو می گم. راست می گم دیگه. کل فیلم یه جور مضحکی محورش زمین هست و سروشکل موجودهایش هم نامعقوله.»

تلویزیون را خاموش کردم. «معلومه اشتباه کردم این فیلم رو گذاشتم.»

زان بلند گفت: «نه! این طور نیست. واقعاً داره بهم خوش می گذره. مدت ها بود این جور نخندیده بودم.» از فکرش به خنده افتاد و چشمهایش باز بزرگ شد.

به کنایه گفتم: «شماها چی؟ شبیه سوسک گنده هستی؟»

خنده ی زان قطع شد. چشمهایش به اندازه ی عادی برگشت. «چرا می پرسی؟»

گفتم: «چون از تو چیزی نمی دونم. همیشه راجع به من و زمین و بشر حرف می زنیم، ولی هیچ وقت درباره ی شماها صحبت نمی کنیم. حتی نمی دونم قیافه ی واقعی تون چه شکلی هست.»

«فکر نکنم آمادگی داشته باشی شکل واقعی من رو ببینی. فعلاً بهتره با قیافه ی آدمیزاد جلوت ظاهر بشم.»

«چرا؟»

«چون ارتباط برقرار کردن با چیزی که شبیه خودت به نظر برسه آسون تره

۱. کمک خلبان و دوست وفادار هان سولو در فیلم های جنگ ستارگان. چوباکا هیکلی مانند انسان دارد، فقط همه جای صورت و بدنش پوشیده از مو است.

۲. ووکی ها در جنگ ستارگان اهالی قذبلند، پشمالو و هوشمند سیاره ی کاشیایک هستند که هیکلشان شبیه آدم است. چوباکا هم از نژاد ووکی است.

۳. زان این اسمها را اشتباه می گوید که درستشان این است: لوک اسکای واکر، پرنسس لیا و هان سولو.